

• دریافت ۹۶/۱۱/۰۷

• تأیید ۹۷/۰۵/۲۶

## پیوند «تاریخ» با «ادبیات» در متون تاریخی زبان و ادبیات فارسی

پریسا صالحی\*

قدرت اله طاری\*\*

### چکیده

متون ادبی زبان فارسی از دیرباز، رابطه‌ای تنگاتنگ با تاریخ و مطالعات تاریخی داشته است. در شیوه‌های سنتی و مدرن، پیوسته توجه به این رابطه مطرح بوده است. بحث پیرامون ادبیات و تاریخ، برای اولین بار در آرای غربیان و بر اساس اطلاعات فعلی ما از یونان باستان، نشأت گرفته است. یکی از قدیمی‌ترین نوشته‌ها که در آن به رابطه ادبیات با تاریخ پرداخته شده، کتاب فن شعر ارسطو است. با توجه به آراء او که قرن‌ها بر اندیشه و تفکر غربی حاکمیت داشته، از منظری محتواگرایانه، همواره تاریخ و ادبیات دو امر متفاوت تلقی می‌شدند و بین آنها دوگانگی برقرار بوده است. در مقاله حاضر، با بررسی آرای ارسطو، به اصلی‌ترین دلایلش، مبنی بر تفکیک این دو مقوله پرداختیم. در این بررسی عیان می‌شود که چگونه رویکرد سنتی، تاریخ و ادبیات را به مثابه دو بخش مستقل مطرح کرده است. سپس اندیشه‌های متفکرین معاصر نقد ادبی را در رد تمایز تاریخ با ادبیات، تبیین کرده‌ایم. نتایج بررسی ما نشان می‌دهد، در رویکردهای مدرن، این رابطه در چارچوبی تعاملی و نظام‌مند قرار دارد. با این تبیین زمینه‌ای مهیا می‌شود برای هدف اصلی این مقاله که همانا تأکید بر ماهیت بینا رشته‌ای ادبیات و تاریخ است. همچنین، در بخش پایانی این نوشتار در راستای نظریه پیوند ادبیات با تاریخ، حلقه‌های واسط و پیوندهای آن دو در متون تاریخی زبان ادبیات فارسی، احصا و تبیین شده است.

### کلید واژه‌ها:

تاریخ، ادبیات، متون تاریخی- ادبی، نظریه ادبی، گفتمان، روایت.

parisa.salehi1384@yahoo.com

Gh\_taheri@sbu.ac.ir

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، (نویسنده مسئول)

\*\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی

## مقدمه

ادبیات و تاریخ هر ملت، رابطه‌ای انکار نشدنی با یکدیگر دارند. میان این دو دانش یا فن (تاریخ و ادبیات)، در فرهنگ ایران هم، از دیرباز، همراهی و همنشینی نزدیکی وجود داشته است. آثار تاریخی ادب فارسی، همچون «تاریخ بلعمی»، «تاریخ بیهقی»، «راحه الصدور و آیه السرور» راوندی، «تاریخ جهانگشا» جوینی و متونی از این دست که تمیز وجه و صبغه تاریخی آنها، از رنگ و ارزش ادیبان در اکثر اوقات دشوار است، در تاریخ ادبیات فارسی، نمونه‌های فراوان دارد و نمی‌توان این آثار را به طور مطلق، تاریخی یا ادبی دانست. این آثار همچون سکه با اعتباری هستند که بر یک روی خود نقش تاریخ و بر روی دیگر نقش ادبیات را دارند و تفکیک دو روی سکه از یکدیگر، ناممکن است.

موضوع تاریخ در زبان و ادب فارسی، پیوسته مورد توجه بوده است. بعضی از این پژوهشگران، تنها به دنبال لبریز کردن احساسات میهن‌دوستی خویش و مخاطبانشان در این متون بوده‌اند و برخی نیز جوای ادبیت ناب، بدون دقت نظر در محتوای تاریخی ارزشمند این متون و عده‌ای نیز صرفاً در پی کشف حقایق تاریخی بدون در نظر گرفتن ادبیت موجود در این آثار بوده‌اند. یعنی به این آثار یا از منظر ادبیات نگریسته شده، یا تاریخ و پژوهش‌هایی از نظرگاه اشتراک تاریخ با ادبیات در این آثار اندک است. از سویی دیگر، سنت ادبی زبان فارسی در گذشته، صرفاً حول محور آفرینش ادبی بوده است و به نظریه ادبی و نگاهی نقادانه به آثار ادبی، کمتر مطرح بوده است. از آنجاکه بحث پیرامون ادبیات و تاریخ، برای اولین بار در آرای غربیان و بر اساس اطلاعات فعلی ما، از یونان باستان، نشأت گرفته، پس باید به سیر تاریخی آن در غرب توجه کرد.

در جهان غرب، تا قرن‌ها (از ابتدا تا اوایل قرن بیستم)، حتی گمان نمی‌کردند که بتوان ادبیات را مطابق با الگویی از گروه‌بندی‌های دانشگاهی در حوزه علوم انسانی به عنوان رشته مستقلی به حساب آورد و اساساً، گروه آموزشی جداگانه‌ای به نام ادبیات وجود نداشت. به طوری - که در کهن‌ترین و معتبرترین دانشگاه‌های جهان غرب، ادبیات در واقع ذیل سه رشته تاریخ، فلسفه و هنر تدریس می‌شد. (ن.ک. فروند، ۱۳۷۲: ۲۲، ۵۰-۵۴) در گروه تاریخ از ادبیات بیشتر برای معرفی یک دوره تاریخی استفاده می‌شد؛ آنها با خواندن آثار ادبی با حوادث مهم و سرنوشت‌ساز تاریخی آشنا می‌شدند. (ر.ک. پاینده، ۱۳۹۱: ۶۲) به این ترتیب، ادبیات به سبب اطلاعات تاریخی اهمیت پیدا می‌کرد.

کتاب فن شعر<sup>۱</sup> ارسطو یکی از قدیمی‌ترین منابعی است که در آن به رابطه ادبیات با تاریخ اشاره شده است. در فن شعر «ارسطو با رویکردی کاملاً محتواگرایانه به تمایز ادبیات و تاریخ می‌پردازد.» (پاینده، ۱۳۸۴: ۱۴۸) به پشتوانه اندیشه‌های وی تاریخ و ادبیات، دو امر متفاوت تلقی می‌شدند و بین آنها دوگانگی برقرار بود.

از آنجا که خاستگاه جدایی ادبیات و تاریخ در آراء ارسطو ریشه دارد، در مقاله حاضر، ابتدا به نظریه تمایزی او خواهیم پرداخت، سپس اندیشه‌های متفکران معاصر را در نقد این تمایز، تبیین می‌کنیم. با این بررسی، به طرح انگاره‌هایی درباره پیوند «ادبیات» با «تاریخ» در متون تاریخی ادبیات فارسی می‌پردازیم.

### نظریه ارسطو؛ تمایز ادبیات و تاریخ

کتاب فن شعر ارسطو، با بحثی در ارتباط با تاریخ و ادبیات آغاز می‌شود. بسیاری از بحث‌های این کتاب، در واقع، تعریض‌های ارسطو به آراء استادش، درباره کارکرد ادبیات است. ظاهراً پیش از افلاطون و ارسطو این تصور کلیشه‌ای تشکیل شده که ادبیات «تخیل محض» و تاریخ «ثبت رویدادهای واقعی گذشته» است. به این اعتبار، هیچ وجه مشترکی در آن‌ها نیست و ادبیات و تاریخ به دلیل «انتزاعی - خیالی» بودن یکی و «عینی - واقعی» بودن دیگری، درست در مقابل هم قرار می‌گیرند. ارسطو، در همان آغاز بحث، با تعیین مرزی روشن، یعنی طرح تمایز «جوهری و ذاتی»، آن دو را از هم جدا می‌کند و به این بحث در زمانه خود خاتمه می‌دهد.

ارسطو در بوطیقا، استدلال می‌کند «کار آفرینشگر ادبی (به تعبیر ارسطو، شاعر)<sup>۳</sup> آن نیست که امور را آنچنان که روی داده است نقل کند، بلکه کار او این است که امور را به آن شیوه که ممکن است اتفاق افتاده باشد، روایت کند و البته امور، بعضی احتمالاً ممکن و بعضی دیگر، به ضرورت ممکن هستند و تفاوت بین مورخ و نویسنده این نیست که یکی روایت خود را در قالب شعر درآورده است و آن دیگر در قالب نثر؛ زیرا ممکن است که تاریخ هرودت به رشته نظم درآید ولیکن با این همه، آن کتاب همچنان تاریخ خواهد بود، خواه نظم باشد و خواه نثر. تفاوت این دو در این است که یکی از آنها (مورخ) سخن از آنگونه حوادث می‌گوید که در واقع روی داده است و دیگری (نویسنده) سخنش در باب وقایعی است که ممکن است روی بدهد.» (زرین کوب،

۱۳۸۷: ۱۲۸)

نویسنده یا شاعر، با کمک تخیل خود، روایتی بیان می‌کند که در دنیای واقعی آنطور که او

شرح داده، اتفاق نیفتاده است، ولی ممکن است به طُرُق مختلف رخ بدهد و مورخ، نه با قوّه خیال، بلکه با تکیه بر شواهد و مدارکِ یک رویداد تاریخی، گزارش خود را سامان می‌دهد. این همان باوری است که تاریخ را امری دارای قطعیت و ادبیات را امری تخیلی می‌پنداشت. نکته بعدی اینکه در نظر ارسطو، اگر کتاب تاریخی به شکل متون ادبی (شعر و نثر) نوشته شود، باز هم محتوای آن غیر ادبی است. در اینجا مشخص می‌شود که در نظر او، تفاوت کار مورخ و ادیب تفاوت صوری نیست، بلکه ارسطو به تمایز جوهری ادبیات و تاریخ قائل بود.

بنا به قول ارسطو در فن شعر «ادبیات، فلسفی‌تر از تاریخ، و مقامش بالاتر از آن است. چون ادبیات (و به تعبیر وی، شعر) بیشتر حکایت از امری کلی می‌کند، در صورتی که تاریخ از امری جزئی سخن می‌گوید.» (ر.ک. زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۲۸) ارسطو از این نظر متون ادبی را برتر از متون تاریخی می‌داند. زیرا در متون ادبی، نویسنده، اموری جهان‌شمول (کلی) را که امکان وقوعشان هست، در روایتی برای خواننده شرح می‌دهد، اما در متون تاریخی، مورخ صرفاً اتفاقی خاص (جزئی) را که برای شخص معینی در گذشته رخ داده و تمام شده، بدون ذکر جزئیات نقل می‌کند.

ارسطو در اینجا به استاد خود، افلاطون که نظر موافقی به ادبیات نداشته، جواب می‌دهد. افلاطون در رساله جمهوری (کتاب دوم و دهم) هشدار می‌دهد که ادبیات می‌تواند از خود واقعیت‌های کاذبی بسازد. هم‌چنین ابراز نگرانی می‌کند که شخصیت‌های بی‌تقوا و روایت‌ها و گفتارهای خلاف اخلاق، می‌توانند باعث گمراهی اخلاقی خوانندگان ادبیات شوند. (افلاطون، ۱۳۸۳: ۵۷۴) اما ارسطو می‌گوید که خالقان متون ادبی، نه تنها کذب نمی‌گویند، بلکه به شیوه خود، مخاطبان‌شان را با واقعیات آشنا می‌کنند.<sup>۴</sup> (ر.ک. زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۲۸)

### طرح مسأله

نه تنها ارسطو، بلکه عده‌ای از منتقدان در دوره‌های بعد نیز، تاریخ و ادبیات را دو نظام ناهمگون تلقی می‌کردند که نمی‌توان آنها را در یک جا جمع کرد. در باور آنان جدای از اینکه ادبیات تخیل است و تاریخ واقعیت، تمایز دیگری نیز وجود دارد. «در ارتباط ادبیات و تاریخ، در یک سوی قضیه، تاریخ قرار دارد که ذاتاً پدیده‌ای متحول و در حال تغییر است و در جانب دیگر، ادبیات ثابت است.» (زرقانی، ۱۳۸۸: ۹۸) به نظر می‌رسد اصطلاح «ثابت» به این دلیل به کار می‌رود که از گذشته تا کنون، یک دستگاه بلاغی ثابت وجود داشته است که تمام آثار ادبی را در

همه ادوار تاریخی فقط با آن بررسی می‌کنیم. این دستگاه بلاغی که بین آثار ادبی و غیر ادبی تمیز قائل می‌شود، فقط متمرکز بر صورت و فرم متون است (که البته در همین زمینه هم ناقص است) و توجهی به بار معنایی و محتوای آثار ندارد. به این ترتیب، تصور یا برداشت شایعی شکل گرفته است که ادبیات را منحصرأً مختص آثار می‌دانند که زبان و صورت ادبی دارند و عنصر زیبایی آنها در شکل‌شان آشکار است. این موضوع سبب شده است که از گذشته تا به حال درک ثابتی از ادبیات به وجود آید و تلقی از ادبیات، به امری قطعی و متصلب تبدیل شود.

این برداشت از ادبیات تا زمانی که صرفاً به دنبال شناخت و پژوهش در آثار ادبی - بنا به تعریفی که دستگاه بلاغی برمی‌سازد - هستیم، مشکل ساز نیست. اما مسأله اصلی اینجاست که در عالم ادبیات بویژه در تاریخ ادبیات فارسی با آثاری مواجه هستیم که صرفاً دستگاه بلاغی موجود از پس تبیین آنها و مخصوصاً از تعیین و شناسایی نوع ادبی‌شان بر نمی‌آید. این دسته آثار، شامل کتاب‌هایی می‌شوند که بنابر نگرش ارسطویی محتوا و ماده (جوهر) آنها «تاریخی» هستند و وقایع و رخدادهایی را که در بستر زمانی و مکانی معینی بر شخصیت‌های معین رفته یا خود آنان موجد این اتفاقات بوده‌اند، گزارش می‌کنند؛ ولی در همان حال و بنابر دستگاه بلاغی کلاسیک سنتی نیز، این آثار دارای مشخصه‌های بارز ادبی هستند. این متون را عجلتاً می‌توان «متون ادبی - تاریخی» نامید. مسأله اینست که در این متن‌ها، چگونه امر متحول (تاریخ) و امر ثابت (ادبیات) در کنار یکدیگر نشسته‌اند؟

به نظر می‌رسد برای یافتن پاسخی برای این پرسش باید ضمن به چالش کشیدن مبانی نظری ارسطویی به منظور نفی تمایز ذاتی تاریخ و ادبیات، به دنبال راهکارهایی برای ایجاد ارتباط بین آن دو باشیم. در نظام‌های نظریه و نقد ادبی جدید، مفاهیم و روش‌شناسی‌های نوینی وجود دارد که می‌توانند برای ارائه راهکار و چیره شدن بر این مشکل مورد استفاده قرار گیرند. در ادامه، با بهره‌گیری از این نظریه‌ها، پیوندها و تعاملات ادبیات و تاریخ را نشان خواهیم داد تا از طریق این پیوندها بتوانیم از اصالت همزمان «تاریخی - ادبی» این آثار دفاع کنیم.

### پیشینه پژوهش و وجه متمایز تحقیق

تحقیقات ارزشمندی در زمینه بررسی متون تاریخی - ادبی زبان فارسی انجام گرفته است. پژوهش‌های انجام شده به سه دسته تقسیم می‌شود: در بخش اول، پژوهش‌هایی است که مربوط به تاریخ‌نگاری فارسی است که اکثراً از منظری تاریخی به این آثار نگاه شده و ارتباطی

به این پژوهش ندارد. بخش دوم، پژوهش‌هایی است که به این آثاری به صورت مستقل و از منظر ادبی، زبانی و تاریخی پرداخته شده است که اینگونه پژوهش‌ها هم در این مقاله بی‌کاربرد است. اما بخش سوم، تحقیقاتی پیرامون دو مقوله ادبیات و تاریخ و اشتراک آنهاست، همچون: مقاله کاربرد ادبیات در تاریخ نگاری (۱۳۸۹) از فریدون شایسته، چاپ شده در مجله رشد آموزش تاریخ که در آن بسیار خلاصه‌وار به وجود عناصر ادبی در برخی تواریخ قرن هفتم به بعد می‌پردازد. مقاله پیوند ادبیات و تاریخ در ایران (۱۳۹۴) از مهدی احمدی اختیار، چاپ شده در مجله تاریخ‌نامه خوارزمی، صرفاً به اهمیت آشنایی با ادبیات فارسی برای مطالعه تواریخ و آشنایی با تاریخ در مطالعه آثار ادبی می‌پردازد. مقاله رهایی ادبیات از بند تاریخ (۱۳۹۱) از حسین پاینده که با ارائه نکاتی ارزشمند به معرفی دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین در نقد ادبی می‌پردازد. از همین نویسنده مقاله ای با عنوان تاریخ به منزله داستان (۱۳۸۴) چاپ شده در نامه فرهنگستان که در آن به مقوله روایت در تاریخ می‌پردازد و مقاله تاریخ زبان و روایت (۱۳۸۵) از امیر علی نجومیان چاپ شده در پژوهشنامه علوم انسانی که در این مقاله هم ضمن بیان شباهت تاریخ و ادبیات در شیوه روایت‌پردازی به معرفی تاریخ‌گرایان نوین می‌پردازد. متأسفانه باید گفت به ادبیات و تاریخ به عنوان مفاهیمی بینارشته‌ای در پژوهش‌های فارسی توجه بسیار اندکی شده و جای خالی این منظر در پژوهش‌های تاریخی و ادبی محسوس است. این پژوهش از این منظر، پژوهشی جدیدی و نو است.

### نقد ادبی جدید و اجتماع دو نظام ناهمگون تاریخ و ادبیات

به دلایل گوناگون می‌توان مدعی شد که ادبیات و تاریخ اشتراکات بنیادی فراوانی دارند و آراء ارسطو در باب تمایز جوهری آنها با یکدیگر، از حیث انتفاع خارج است و باید ضمن شناسایی و نقد، امکان فراروی از آنها برای منتقدان امروزی فراهم شود. از سوی دیگر، در دوره معاصر و با گسترش نظریه‌های ادبی و تکوین مباحث نقد ادبی جدید، نگاه تک بُعدی و صرفاً جمال‌شناسانه به ادبیات نیز تغییر کرده است. تاریخ هم دیگر آن مقوله‌ای نیست که در صحت و سقم رویدادهای آن شکی وجود نداشته باشد. (رک استنفورد، ۱۳۹۲: ۱۱۷، هاچن، ۱۹۹۲: ۱۱۹) امروزه در نقد ادبی جدید به دو مقوله ادبیات و تاریخ با دیدگاهی میان‌رشته‌ای نگاه می‌شود و رهیافت‌هایی همچون تحلیل گفتمان، روایت‌شناسی و تاریخ‌گرایی نوین از این منظر به متون می‌پردازند. با این رویکرد مشخص است که بررسی این متون از منظر نظریه و نقدهای ادبی، مانع از

بررسی آنها در حوزه‌های دانشی دیگر و روش‌های خاص آنها نیست، چون ذات این آثار بینارشته‌ای است.

### نظریه و نقد ادبی جدید؛ عوامل پیوند ادبیات و تاریخ

قبل از هر چیز باید بین دو معنای متفاوت از «تاریخ» در دنیای معاصر، تمایز قائل شد. «واژه تاریخ از یک سو، برای اشاره به جریان رویدادهای گذشته به کار می‌رود؛ یعنی «تاریخ به مثابه رویداد» (history as event) و از سوی دیگر، در معنای پژوهش مورخ در رویدادهای گذشته، یعنی «تاریخ، به مثابه گزارش» (history as account). (ر. ک. استنفورد، ۱۳۸۸: ۱-۴). در اینجا منظورمان از تاریخ، همان معنای اول است.

حال اگر «ادبیات» (literature) را به معنای کلی و عام آن در نظر بگیریم که «به تمامی آثار نوشتاری یک ملت اطلاق می‌شود» (ولک، ۱۳۷۳: ۸)، در این صورت مورخ، برای بیان رخدادهاى مد نظرش، از ادبیات، به عنوان ظرف یا ابزاری برای نگارش بهره می‌گیرد. نکته اینجاست که صرفاً نوشتار، نشانه ادبیات نیست و ویژگی بارزتری در این سطح برای این پیوند بین تاریخ و ادبیات برقرار است و آن زبان و نظام زبانی مشترک بین تاریخ و ادبیات است.

### ۱- نظام زبانی تاریخ و ادبیات

تاریخ‌نگار برای ارائه گزارشی از انتقال اسناد تاریخی و بازسازی وقایع گذشته متکی به نظام زبانی است و از این طریق تاریخ به مخاطبان خود منتقل می‌شود. محسوس‌ترین عنصر در یک متن ادبی، زبان و فرم ظاهری آن است. پس زبان و نظام زبانی اولین عامل پیوند تاریخ با ادبیات است. همچنانکه سایر علوم نظیر الهیات، فلسفه، جغرافیا، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و غیره نیز همین پیوند را با ادبیات دارند.

در متون تاریخی آنچه مهم است، واقع‌نما و باورپذیر بودن است. آنچه موجب این باور پذیری می‌شود، در وهله اول، نظام زبانی است که باید به گونه‌ای باشد که در نظر خواننده از حقیقت ماندی لازم برخوردار باشد. فرم و ساختار زبانی تواریخ، در این زمینه اهمیت بسیار دارد. خواننده، متن را به عنوان گزارش واقعیات گذشته می‌خواند. از طرف دیگر، زبان در حکم ابزار و مصالح کار ادبیات است. برای بررسی یک اثر ادبی، باید پیش از هر کار به سازماندهی زبان آن پردازیم. عناصر و اجزاء گوناگون متن را بررسی کنیم و رابطه پیچیده بین صورت و معنا یا



درونمایه و دستور زبان را مطالعه کنیم تا سهم زبان در هماهنگی و یکپارچگی یک متن معین شود. در نقد ادبی جدید با همین رویکرد به بررسی متون تاریخی نیز می‌پردازند تا معانی اصلی و پنهان در زیر لایه‌های زبانی را کشف کنند. پس اصلی‌ترین ویژگی ادبیات که همانا کاربرد خاص زبان آن است در متون تاریخی هم متبلور می‌شود. تاریخ‌ها از این نظر دیگر توصیفات سطحی از وقایع نیستند، بلکه می‌توانند با ابزار زبانی‌شان القا کننده معنایی ثانوی و برانگیزاننده احساسات مخاطب باشند.

اگر قرار باشد از منظر پیوند تاریخ و ادبیات به زبان متون تاریخی نگاه کنیم، باید نشان دهیم که زبان در چنین متن‌هایی، چگونه نمود تاریخ و واقعیت است که از طریق سبک‌شناسی می‌توان ویژگی‌های زبان واقع‌نمایانه را در تقابل با زبان ادبی و تخیلی توصیف کنیم. سبک‌شناسی، سرشت اصلی متن و نقش زبان (ادبی یا علمی) و معیارهای تشخیص متن ادبی از متن علمی را مشخص می‌کند.

زبان، یک نظام است و کار اصلی آن ایجاد ارتباط. اما به تعبیر یاکوبسن در هر ارتباطی، پیامی از سوی گوینده (نویسنده) رمزگذاری می‌شود و به مخاطب (رمزگردان) انتقال می‌یابد. اور زبان را دارای نقش‌های عاطفی، ترغیبی، ارجاعی، فرازبانی، همدلی و ادبی می‌داند<sup>۲</sup> (ر.ک. صفوی، ۱۳۸۲: ۲۱-۲۵) زبان ممکن است در موقعیت‌های مختلف، نقش‌های متفاوتی به خود بگیرد. باید دید در تاریخ‌نگاری فارسی، زبان چه نقش‌هایی را برعهده می‌گیرد.

## ۲- بازنمایی در تاریخ و ادبیات

از آنجا که گذشته، سپری شده و دیگر در دسترس نیست، مورخان باید آن را از طریق امکاناتی که زبان در اختیارشان قرار می‌دهد، بازنمایی (representation) کنند. بازنمایی، یکی از کلیدی‌ترین اصطلاحات ادبی است و دلالت بر شگردی دارد که در درجه نخست به ادبیات اختصاص دارد. «بازنمایی به معنای نمایاندن دوباره واقعه یا رخدادی که سپری شده یا مربوط به گذشته است. بازنمایی یک مصداق یعنی پژوهاک، نسخه بدل یا تاریخچه آن چیزی که در زمان حاضر، دیگر وجود ندارد.» (کوش، ۱۳۹۵: ۳۷) در تاریخ‌نگاری نیز همین عمل بازنمایی، اتفاق می‌افتد. مورخ با استفاده از کلمات، اسناد گذشته را به شکل تصویری برای خواننده مجسم می‌کند. تاریخ‌ها سرشتی متنی دارند و مخاطب از درون همین متون مکتوب برساخته شده یا به زبان ادبی «بازنمایی شده»، گذشته را درمی‌یابد. به عبارت دیگر، از طریق بازنمایی، معنایی تولید و



به واسطه زبان به خوانندگان منتقل می‌شود. پس زبان، نظام بازنمایی‌کننده به حساب می‌آید. بدیهی است تخیل، جوهر عمل بازنمایی است. به این ترتیب، در متن ادبی از طریق بکارگیری عناصر زبانی، جهانی آفریده می‌شود که اگرچه «حقیقتی امکانی» است، ولی می‌تواند واقعیت نداشته باشد.

نکته اینجاست که با بکارگیری تخیل، ذهن و عین با هم پیوند پیدا می‌کنند. همچنانکه هال «بازنمایی را در ابتدا عملی ذهنی در معناسازی می‌داند که تعامل‌ساز بین عینیت و ذهنیت است که این معنی‌سازی، در قالب چارچوب‌های تفسیری شکل می‌گیرد.» (هال، ۱۳۸۶: ۱۵) در واقع مورخ از طریق بازنمایی رویدادها، آنها را تفسیر می‌کند و از همین راه، معنا در متون تاریخی تولید می‌شود. به این ترتیب، تاریخ که امری عینی است، تبدیل به امری ذهنی می‌شود. اشتراک اصلی ادبیات با تاریخ در بازنمایی امور واقع، از اینجا شروع می‌شود. این مسأله در نظر قدما اصلی‌ترین تفاوت تاریخ و ادبیات بوده است، همچنانکه از قدیم می‌گفتند تاریخ، گزارش قطعی از رخدادهای واقعی گذشته است و ادبیات، توصیف تخیلی امور به زبان ادبی. اما نظریه بازنمایی این تفاوت اصلی را به اشتراک اصلی تبدیل می‌کند.

رگه‌هایی از مفهوم بازنمایی ذیل اصطلاح «محاکات» (mimesis) در دیدگاه‌های ارسطو مطرح شده که به احتمال زیاد خود او در این مورد به «مُثل افلاطونی» نظر داشته است. ارسطو و افلاطون از این مفهوم به بحث درباره هنر و بویژه ادبیات پرداخته‌اند. افلاطون بر مبنای همین ویژگی تقلید از طبیعت، شعرا و نویسندگان را یاهوپردازان و دروغ‌گویانی می‌دانسته که توجه خوانندگان را از واقعیت به خیال معطوف می‌کنند. محاکات ارسطویی، حکایت کردن از طبیعت است. ارسطو معتقد است که «شعر، خلق و خوی کردارها و انفعالات نفسانی را محاکات می‌کند.» (ارسطو، ۱۹۶۷: ۳۰) ارسطو ذیل بحث تراژدی از «محاکات کردارها» صحبت می‌کند. او «قصه را هم محاکات عمل و فعل می‌داند.» (همان: ۵۰) و می‌گوید «تراژدی محاکات اشخاص نیست، بلکه محاکات کردارها و افعال است» (همان: ۵۲) و سرانجام اینکه «شاعر، شاعر است چون کردارها را محاکات می‌کند» (همان: ۶۶) و «اگر تراژدی به محاکات اشخاص دارای هویت خاص، اصالت دهد به تاریخ نزدیک شده است و به همان نسبت خصلت کلیت‌گرایی و تزکیه-بخشی‌اش» (بلخاری، ۱۳۹۲: ۶۵) را از دست می‌دهد. او ضمن اشاره به این که ادبیات شکلی از محاکات (تقلید از طریق بازنمایی) است، در مخالفت با افلاطون، بازنمایی و محاکات در ادبیات را ارزشمند می‌داند. «بنا به استدلال ارسطو، شاعران با تقلید از ماهیت جهان، در کاری که منجر

به آزمودن‌های فکری می‌شود، به غریزی‌ترین عادات انسان عمل می‌کنند که عبارت است از فهمیدن و آموزش گرفتن از طریق شبیه‌سازی واقعه، ادای کسی را درآوردن و به نمایش گذاشتن.» (کوش، ۱۳۹۵: ۳۹)

البته در میان آثار موجود از ارسطو و افلاطون، تعریفی از محاکات دیده نمی‌شود. در ابتدا آن را تقلید می‌دانستند. محققان متأخر اروپایی به این نتیجه رسیدند که در نظرگاه وی باید معنایی نزدیک به تصویر و تمثیل داشته باشد. بررسی‌های فلاسفه مسلمان نشان می‌دهد که محاکات نه به معنای تقلید صرف و نه به عنوان تصویر، بلکه چیزی شبیه بازآفرینی است و در نقد ادبی جدید به آن بازنمایی می‌گویند.<sup>۷</sup> به این ترتیب از نظر ارسطو، شعرحقیقی (هر اثر ادبی) گفتار و کردار انسان (کنش) را از طریق نظام زبانی با معیارهای زیبایی‌شناسانه مجسم و بازنمایی می‌کند.

تلقی ارسطو از زیبایی عمدتاً مبتنی بر معیارهای فرم، نظم و تناسب است. در نظر او «هر محاکاتی اجزائی دارد و مهم‌ترین جزء، شیوه ترکیب کردن و به هم درآمیختن آن است.» (زرزین کوب، ۱۳۸۷: ۱۲۳) کار مهمی که او در فن شعر انجام می‌دهد این است که قاعده وحدت و طرح در اثر ادبی (به تعبیر او، شعر) را بیان می‌کند. (رک. همان: ۱۲۷) وحدت در یک طرح؛ یعنی باید «آغاز، واسطه و نهایت داشته باشد» (همان: ۱۲۵). به این ترتیب کار اصلی آفرینشگر ادبی «نمایاندن فعل (action) است به کمک یک طرح (plot)» (استنفورد، ۱۳۸۸: ۱۴۴)

اما همچنانکه گفته شد ارسطو در مورد تاریخ هم همین نظر را دارد. زیرا در نظر او «تاریخ درباره چیزی است که مثلاً آلیبیادیس انجام داد یا برای او واقع شد.» (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۲۸) پس اثر ادبی همانند تاریخ مربوط به فعل (به تعبیر ارسطو، کردار) است و آن فعل را به کمک طرح می‌نمایاند. به این ترتیب می‌توان گفت ارسطو به طور ضمنی به بازنمایی در تاریخ هم اشاره می‌کند. با این تفاوت که در تاریخ، این فعل توسط شخص خاصی رخ داده است و در ادبیات، این فعل توسط هر شخصی ممکن است رخ بدهد. باید توجه داشت که بازنمایی یک عملگر سه وجهی است. در ابتدا یک شی یا شخص در عالم واقع داریم و سپس بازنمایی آن را؛ اما در جایگاه سوم، هر بازنمایی، بازنمونی را به همراه دارد؛ یعنی تصویری که از بازنمایی در ذهن خواننده ایجاد می‌شود. این تصویر زمانی به خوبی مجسم می‌شود که دارای ساختار منسجمی باشد، ساختاری مبتنی بر «ترتیب منظم حوادث» (زرزین کوب، ۱۳۸۷: ۱۲۸) اما چرا به این نیاز دارد؟ بازنمایی به این دلیل به ساختار نیاز دارد که نه تنها به چگونگی بازنمایش رخدادها در

گذشته می‌پردازد، بلکه به فرآیند جذب این بازنمودها (بازنمون) توسط مخاطبان هم توجه دارد. در نقد ادبی جدید این ساختار شکلی از روایت است. به این ترتیب، نظریهٔ بازنمایی با آشکار کردن ساختار روایی تواریخ، روش به‌کارگیری پژوهش‌های تاریخی در نقد ادبی را از بنیان دگرگون می‌کند و عاملی برای ایجاد پیوند تاریخ با ادبیات است.

### ۳- روایت در تاریخ و ادبیات

در آرای ادبی ویژگی‌های فرم درونی، شامل مشخصات سبک‌شناسانه و فرم بیرونی، ساختار روایی و مؤلفه‌های ادبی یک اثر است که در سطحی‌ترین لایهٔ متن یعنی ظاهر آن آشکار می‌شود. از آنجا که تواریخ، گزارش گذشته و روایت تسلسل‌وار رویدادهاست با روایت پیوند می‌خورد تا جایی که برخی پژوهشگران، روایت را «کهن‌ترین الگوی مشترک تاریخ‌نگاری کهن» می‌دانند (ر.ک. استفورد، ۱۳۸۸: ۱۵۱). این مؤلفه، سوّمین حلقهٔ رابط بین تاریخ و ادبیات به شمار می‌رود. بسیاری از نظریه‌پردازان در مورد اینکه روایت در تاریخ از کجا پدید می‌آید، بحث کرده‌اند. اینکه آیا روایت، در رویدادهاست یا رویدادها یا روایت ساختهٔ مورخ است؟ مطالعهٔ مستقّلی می‌طلبد.<sup>۸</sup>

نکتهٔ مهم اینست که با کشف حالت روایی تاریخ، بسیاری از متون تاریخی را می‌توان در قالب داستان‌های خواندنی مطالعه کرد. زیرا اصول و مبانی داستان‌نویسی در بسیاری از این آثار اعمال شده است. به تعبیر دیگر مورخ مانند یک نویسندهٔ داستان، به روایت‌رخدادهای تاریخی می‌پردازد. پس می‌توان گفت تاریخ‌نویسی، نوعی داستان‌روایت‌پردازانه از گذشته است. داستان‌ها با زبان ساخته می‌شوند، متون تاریخی هم متکی به نظام زبانی‌اند. نویسنده در داستان ماجرا را روایت می‌کند، مورخ هم در نقش راوی، به رویدادهای تاریخی قالب روایی می‌دهد. بر اساس قواعد روایت، نویسنده باید برای وقایع و رخدادهای، نظمی را در نظر بگیرد و برای آن شروع، میانه و پایانی انتخاب کند. مورخ هم برای طرح منظم روایت خود، ملزم به اعمال این ترتیب در ساختار تاریخ‌نگاری‌اش می‌باشد. نویسندهٔ داستان با استفاده از عناصر داستانی مانند شخصیت، کنش، کشمکش، توصیف و فضاسازی و... زنجیرهٔ علیّی از رویدادها می‌سازد، مورخ هم با کاربرد این عناصر به همراه حذف خرده رخدادهای فرعی و برجسته‌سازی وقایع مهم‌تر، رویدادهای گذشته را بازسازی می‌کند. در واقع، «هم در روایت داستانی و هم در روایت تاریخی، نویسنده برخی رویدادها را برمی‌گزیند و در چارچوب زمان و مکان، به صورت یک زنجیرهٔ علیّی روایت

می‌کند و از این راه، روایت خود را واجد پیرنگ می‌سازد.» (هاچن، ۱۳۸۳: ۲۷۷-۲۷۸) نکته اینجاست که روایت کردن رویدادهای تاریخی را نباید بیان «حقایق مسلم» قلمداد کرد.

#### ۴- واقعیت‌نمایی در تاریخ و ادبیات

قبلاً گفته شد که ارسطو تاریخ را «شرح کنش و نتایج آن» می‌داند. اما آیا این شرح، می‌تواند بدانگونه که ارسطو گفته است عینی و واقعی باشد؟ به نظر می‌رسد با توجه به رهیافت‌هایی که در فلسفه تاریخ و نقد ادبی جدید وجود دارد، پاسخ منفی است و شرح ارائه شده در هیچ کتاب تاریخی‌ای ممکن نیست آن‌گونه که ارسطو اعتقاد داشت شرحی «عینی» باشد. زیرا اسناد خودشان حرف نمی‌زنند، بلکه مورخ از جانب آنها حرف می‌زند. او برای بازسازی رویدادهای تاریخی، اسناد گذشته را به صورتی کاملاً زبانی درمی‌آورد و آنها را بواسطه روایت، بازنمایی می‌کند.

در بخش قبل بیان کردیم که روایت داستانی و روایت تاریخی وجوه مشترک زیادی دارند، اما یکسان نیستند.<sup>۱۰</sup> مهم‌ترین تفاوت‌شان در این است که تاریخ ادعای حقیقت‌مانندی دارد و داستان چنین ادعایی ندارد. بنابراین روایت تاریخی و روایت داستانی بیش از آنکه تفاوت صوری داشته باشند، تفاوت مادی دارند. به این معنا که هرکدام دغدغه این را دارند چگونه صدق در هر کدام از آنها جلوه‌گر می‌شود؟ از آنجا که نمی‌توان جهان را با تمام پیچیدگی‌های بی‌شمار آن به تصویر کشید و بازنمایی عنصری محوری در ارائه تعریف از واقعیت است، پس در هر دو روایت، واقعیت تنها از طریق بازنمایی قابل حصول است. نویسنده یک اثر ادبی و مورخ، هر دو گویی چراغی را در دست گرفته‌اند و در تاریکی بر واقعیت پرتو می‌افکنند. صدق آن واقعیت، از طریق این نور آشکار می‌شود. در روایت تاریخی نور تابنده، از منبع خرد است و در روایت داستانی نور تابنده، از منبع خیال. به این ترتیب در روایت داستانی با یافتن شباهت‌های خیالی از بازنمایی‌ها، حقیقت مجسم می‌شود و در روایت تاریخی، تفسیرهای خردمندانه از بازنمایی‌ها، حقیقت را تبیین و توجیه می‌کند. اما واقعیت این است که در روایت تاریخی تفسیر بازنمایی‌ها، ابزاری برای نشان دادن دلالت‌های ایدئولوژیک و ارزشی است که در پس متون نهفته است و ریشه در باورهای مورخ دارد و نمی‌تواند واقعیت محض باشد بلکه واقعیت از دریچه ذهن مورخ است (یعنی خیال مورخ).<sup>۱۱</sup>

در ادبیات و بخصوص در داستان، مانند تاریخ، با گزارشی از ماجراهای زندگی که بر ساخته

ذهن نویسنده است، سروکار داریم. در ادبیات، جهان برساخته شده چنان شبیه به واقعیت به تصویر درمی‌آید که گاه مرز بین تخیل و واقعیت از بین می‌رود. زیرا چنانکه گفته می‌شود این تخیل است که شباهت‌ها را میان اشیا در ذهن آدمی برمی‌سازد و بدون تخیل هیچ شباهتی بین اشیا وجود ندارد. (ر. ک. فوکو، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

پیروان ارسطو این اصل (حقیقت‌مانندی) را برگرفته از مفهوم محاکات ارسطویی می‌دانند؛ با این تفاوت که ادبیات از محیط پیرامون خود، صرفاً به ارائه نمونه‌های کلی از خصلت‌های عادی یا مهم انسانی می‌پردازد. اگر این نمونه‌ها و موقعیت‌ها با تجربه‌ها و مشاهدات افراد هماهنگ و موافق نباشد، خواننده آنها را رد می‌کند و نمی‌پذیرد. بنابراین، هر اثر ادبی خلأقانه برای اینکه نظر خواننده‌اش را جلب کند، باید از کیفیتی به نام «حقیقت‌مانندی» برخوردار باشد. ویژگی حقیقت‌مانندی ادبیات سبب می‌شود اثر در ذهن خواننده یا مخاطب، باورکردنی جلوه کند.<sup>۱۲</sup> به عبارت دیگر، «حقیقتی» که از طریق ادبیات در یک داستان منتقل می‌شود، فشرده‌ای از یک تجربه است که نویسنده، ما را در آن تجربه شریک می‌کند تا احساس و تجربه کنیم. پس بهتر است بگوییم ادبیات و داستان اشتغال بر حقیقت دارند، نه گزارش واقعیت صرف. زیرا جهان وقتی از طریق کلمات به صورت داستان یا شعر درآید، دیگر عین همین جهانی که می‌بینیم نیست، بلکه هم این جهان است و هم دنیای نویسنده‌اش که با کلمات، افکارش را منتقل می‌کند.

به این ترتیب، مطابق با نظریه بازنمایی، گزاره‌های ادبی، عیناً مطابق با واقعیت نیستند بلکه بازنمای واقعیت‌اند. این همان خصوصیت حقیقت‌مانندی در داستان و اکثر آثار ادبی است که با اصل واقعیت‌نمایی در تاریخ اشتراک دارد. چون تواریخ هم تبلوری از ذهنیت و مبتنی بر تفکر و تخیل نویسندگان‌شان هستند. این هم چهارمین عامل در پیوند تاریخ با ادبیات به حساب می‌آید که از نتایج روایی بودن تاریخ است.

به این ترتیب دیگر، متون تاریخی قطعیتی را که در باور قدما داشتند، ندارند. بسیاری از محققان در نقد جدید، قطعی دانستن تواریخ را رد کرده‌اند. هایدن (هیدن) وایت از صاحب‌نظران در حوزه فلسفه تاریخ است. او در نوشته‌هایش از نقد ادبی برای تحلیل تاریخ استفاده کرده است. او دیدگاه مبتنی بر روایت خود درباره تاریخ را به تفصیل در کتاب مشهورش با عنوان *فراتاریخ* (۱۹۷۵) مطرح کرده است.

به اعتقاد وایت «اگرچه مورخ ادعا دارد حالات روایی که او به عنوان ابتدا و میانه و انتهای

تاریخش ساخته است تمام و کمال واقعی بوده و «حقایق مسلّم تاریخی» است، اما اینها صرفاً بر ساخته‌های زبانی خودشان از رویدادهاست<sup>۱۳</sup> که دارای ساختار روایی و گاهی شاعرانه است. انسجام آنها به زبان روایشان بستگی دارد. ما نمی‌توانیم اعتبار نوشته‌های مورخان را با مقایسه با وقایع بسنجیم.» (White, 1978: 86) او به این ترتیب، عینیت قطعی تاریخ را مورد تردید قرار می‌دهد.

«وایت تاریخ را نه دانشی برای تبیین رخدادهای گذشته، بلکه هنری به منظور تفسیر آن رخدادها می‌داند. تاریخ‌نویس، صناعات ادبی را جانشین الگوهای تاریخی می‌کند و نشان می‌دهد که رویدادهای تاریخ بیش از آن که معلوم کننده قواعدی منطقی باشند، مبین نوعی بازی بلاغی هستند.» (به نقل از پاینده، ۱۳۹۳: ۹۲-۹۳) به این ترتیب، «هیچ تاریخی را نمی‌توان قطعاً واقعی محسوب کرد. چرا که چشم انداز منشأ خود را در تخیل ادبی گم کرده است.» (White, 1978: 98) این اهمیت ذهنیت مورخان، بحث را وارد سطح دیگری می‌کند که در آن به عناصر برون‌متنی از قبیل اجتماع، عوامل سیاسی و فرهنگی و انعکاسشان در متن می‌پردازد. این نوع بررسی‌ها ما را وارد قلمرو تحلیل گفتمانی آثار ادبی - تاریخی می‌کند.

## ۵- گفتمان در تاریخ و ادبیات

روایت‌های تاریخی هرگز نمی‌توانند عاری از سوگیری و تأثیر گفتمانی باشند. زیرا اولاً توسط مورخ گزینش می‌شوند پس حتماً بار ایدئولوژیک دارند این که در روایت تاریخ کدام حوادث انتخاب شوند و کدام حذف گردند؟ هم‌چنین نظمی که آنها باید برآن اساس مرتب شوند از کجاست؟ در نگارش تاریخ، همه اینها بر عهده مورخ و بر ساخته ذهن اوست. «حوادث تاریخی» از طریق همین گزینش تبدیل به «امر تاریخی»<sup>۱۴</sup> می‌شوند. پس علاوه بر بازگویی رخدادهای گذشته، دیدگاه‌ها و نگرش‌های آن مورخ را هم منعکس می‌کنند.

از سوی دیگر صاحب‌نظران در نقد ادبی جدید معتقدند که «هر تاریخی حکم نوعی تفسیر گفتمانی از رویدادی حادث شده را دارد و منافع کسانی را بازمی‌تاباند که از آن گفتمان خاص کسب قدرت می‌کنند. شرح‌های تاریخی محل منازعه روایت‌های متفاوت و منافع قدرت‌مداران مختلف است.» (به نقل از پاینده، ۱۳۹۳: ۹۵) از آن گذشته، مورخ هم برای بازنمایی رویدادهای تاریخی، ناگزیر باید از منابعی استفاده کند که به واسطه نظام‌های گفتمانی از گذشته به او رسیده‌اند. پس نظریه‌های روایت‌شناسی جدید، در خصوص تاریخ، هم‌چنین کارکرد بازنمایی در

تاریخ‌نگاری، زمینه مناسبی برای بحث درباره تحلیل گفتمانی در متون تاریخی را فراهم می‌آورد.

این گواه آن است که در این نوشتار، عاملی جدی‌تر و پیوندی عمیق‌تر مطمح نظر است. بازنمایی وقایع و بیان آنها از طریق روایت، محتاج به گزینش رویدادها و توالی‌شان توسط تاریخ‌نویس است که حامل بینش و تاریخ‌نگری مورخ می‌باشد. پس هر کس با روایت خاص خود از تاریخ و با بکارگیری زبانی که بازتاب دهنده یک گفتمان مخصوص است، تاریخ را برملا می‌سازد. «حقایق تاریخی گزیده، بیان و ساخته می‌شوند.» (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۵۵)

هم‌چنین، روایت تاریخی نیازمند برقراری نظام علی و منطقی بین رویدادهاست و «شناسایی علت‌ها هم بر علاقه‌های مورخ استوار است.» (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۵۷) از این منظر، تحلیل گفتمان، تنها یک رهیافت ادبی غالب نیست، بلکه نقش اصلی و ساختاری در القای دیدگاهی خاص، از دل متون تاریخی را ایفا می‌کند. درک و فهم واقعه تاریخی بدون شناخت اندیشه‌ای که در پس آن رویداد تاریخی نهفته است، سبب نامعلوم ماندن بسیاری از زوایای تاریک یک حادثه تاریخی می‌شود. از سوی دیگر، جدا از بینش مورخ، گفتمان قدرتمند حاکم بر جامعه هم، تأثیر بسزایی در روند گزینش‌های تاریخ‌نویس دارد.

با این وصف، دیگر تاریخ صرفاً یک نظام زبانی نیست، بلکه تبدیل به یک نظام گفتمانی می‌شود. با توجه به رویکرد جدید نقد ادبی به ادبیات و تاریخ، برای فهم هر اثر تاریخی، می‌بایست هم به عناصر زبانی درون‌متنی و هم به عناصر برون‌متنی آن - یعنی برهه تاریخی و اجتماعی که آن اثر در آن نوشته شده است - توجه کنیم تا بتوانیم درک کامل‌تری از متن داشته باشیم. از این منظر، در نقد ادبی جدید، شناخت واقعیت یا کسب آگاهی تاریخی، موضوعی بسیار مناقشه‌پذیر است که بر خلاف گذشته، نباید تصور کنیم از طریق متون تاریخی می‌توان آن را به سهولت و به طور قطعی کسب کرد. بنابراین، گفتمان پنج‌مین و مهم‌ترین عامل پیوند بین تاریخ و ادبیات است. اکنون باید ببینیم این رهیافت بینارشته‌ای بودن ادبیات و تاریخ و این عوامل پیوند ساز بین آنها، در متون تاریخی - ادبی زبان فارسی چگونه منعکس شده است و آیا در پژوهش‌های جدید به این وجه توجهی می‌شود؟

### تعامل تاریخ با ادبیات در زبان فارسی

پیش از عصر حاضر، «ادبیات» شامل همه آن مکتوباتی بود که به تاریخ تمدن مربوط می‌شد. در



گذشته، بویژه در دوره اسلامی به سبب آمیختگی علوم و ادبیات با هم، تقریباً همه متون ادبی منشور فارسی، درباره یکی از موضوعات علمی است؛ یعنی کتب علمی در قالب و هیأت متون ادبی نوشته می‌شد. تاریخ‌نگاری هم مشمول همین روش قدیمی بود. از آنجا که اغلب مورخان ایرانی دبیر دربار بودند (به تعبیری ادیب امروزی)، در تدوین آثارشان بنا به سنت آن زمان، به مباحث و ظرایف ادبی توجه داشتند و آثارشان از نظر شکلی، ادبی به حساب می‌آمد. این پیوند و آمیختگی بیشتر در آثار ادبی پیش از دوره مشروطه به چشم می‌خورد و پس از آن، با تخصصی‌تر شدن علوم و گستردگی و تنوع آنها، شاخه‌های علمی هریک، مستقلاً مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

به این ترتیب «تاریخ‌های فارسی اغلب از همان مختصه‌های سبکی و ادبی و از همان انواع صنایع بدیعی بهره می‌گیرند، که ما در شعر و ادبیات فارسی به آنها برمی‌خوریم؛ مانند: استفاده ماهرانه از وزن، قافیه، اقسام استعاره و مبالغه و مقدار زیادی آرایه‌ها. بنابراین، تحقیق در تاریخ‌نویسی فارسی باید به عنوان مؤلفه‌ای لازم از هر پژوهش فراگیر در حوزه نثر ادبی فارسی و تحلیل سبک‌ها و اشکال متغیر آن به شمار آید.» (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۳۹)

پس در زبان و ادبیات فارسی، ارتباط تاریخ و ادبیات نه تنها دیرینه، بلکه جدایی ناپذیر بوده است. نکته اینجاست که از همان آغاز، تلقی عموم از تاریخ و ادبیات این بود که اگرچه تاریخ و ادبیات جدایی ناپذیرند، اما مرز روشنی متون تاریخی را از متون ادبی جدا می‌کند. هرمان اته در تاریخ ادبیات فارسی خود می‌گوید: «در مرز نثر شاعرانه و نثر علمی فارسی، تألیفات تاریخی جا می‌گیرند که شماره آنها به اندازه ریگ کنار دریا زیاد است. بعضی از این کتب در متکلف‌ترین نثر نوشته شده و بعضی دیگر برعکس کوتاه و خشک است. ولی قسم اول فزونی دارد.» (اتهِ، ۱۳۵۶: ۲۷۸)

به نظر می‌رسد علی‌رغم تحولات اساسی که در نقد ادبی جدید صورت گرفته و رهیافت‌های جدیدی در بررسی متون ادبی و تاریخی به عنوان مطالعات بینارشته‌ای به وجود آمده، در تحقیقات ادبی معاصر ایران که اینک از آغاز آن هشت دهه می‌گذرد، به متونی همچون: تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی، راحه الصدور، تاریخ جهانگشای جوینی، نقشه المصدور، تاریخ وصاف و آثاری از این دست نگاهی بینارشته‌ای نشده است. متونی که در عین اشتغال بر مواد و داده‌های تاریخی از حیث زبان، شکل، روایت و برساختن جهان گفتمانی دارای نشان‌ها و عناصر ادبی هستند. از طرف دیگر، این متون به دلیل زبان، فرم و روایت ادبی‌شان در مطالعات تاریخی نیز

مغفول مانده‌اند. زیرا برخی از مواد تاریخی در این آثار از قبیل برخی استنادات، حوادث و اشخاص، چون با زبان مبهم و غیرصریح ادبی ترکیب شده‌اند، تا حدی کارکرد تاریخی خود را نیز از دست داده‌اند و تماماً قابل استناد تاریخی نیستند. به گفته برخی پژوهشگران، مشخص نیست چه بخشی از آن مستندات تاریخی است و چه بخشی فقط جنبه ادبی دارد. پس نه تاریخ خالص است و نه صرفاً ادبیات.

برخی از این آثار جزء شاهکارهای نثر فارسی هستند و حتی شهرت جهانی دارند. ولی هیچ‌گاه این متون با متون هم‌گروه خود به عنوان یک مجموعه واحد بینارشته‌ای بررسی نشده‌اند. تا هم «ویژگی‌های ادبی» آنها نمایان شود و هم «شاخصه‌های تاریخی‌شان» هویدا گردد. به نظر می‌رسد، مطالعات بینارشته‌ای باب طبع پژوهشگران ادبی نباشد. چرا که برای این آثار ارزش ادبی فراوانی فائند و از اینکه پای مطالعات دیگر از منظری غیرادبی به آنها باز شود، بیمناک هستند و از طرف دیگر مطابق میل پژوهشگران تاریخی هم نیست. زیرا تصور می‌شود یا این دسته از آثار را نمی‌توان در دسته آثار تاریخی محض قرار داد و اگر این گونه است، با ادبی دانستن‌شان وجهه تاریخی‌شان مخدوش می‌شود. اما همانطور که قبلاً هم ذکر شد بررسی این متون از منظر ادبیات، مانع از بررسی آنها در علوم دیگر نیست و بالعکس.

### پیوند تاریخ با ادبیات در متون تاریخی زبان فارسی

هر چند در زبان فارسی شباهتی میان شکل و ریشه دو واژه «تاریخ» و «داستان» نمی‌بینیم، اما شباهت‌های معنایی این دو، همواره مطرح بوده است. در بسیاری از متون تاریخی ادبیات فارسی، روایت تاریخی را با اصطلاحاتی مانند «حکایت»، «داستان»، «قصه» و مانند این‌ها نام‌گذاری می‌کردند. برای مثال در بسیاری از نسخه‌های تاریخ بیهقی، سرفصل‌ها با واژه «حکایت» آمده‌اند چون حکایت بر دار کردن حسنگ<sup>۱۵</sup>، چنانکه در نخستین عبارت این روایت، مؤلف از اصطلاح قصه استفاده کرده است: «فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد پس به شرح قصه شد. امروز که من این قصه آغاز می‌کنم...» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۲۶) در ادامه به سایر عوامل پیوندساز بین تاریخ و ادبیات، در متون تاریخی- ادبی فارسی پرداخته خواهد شد.

### ۱- نظام زبانی در متون تاریخی- ادبی فارسی

از آنجا که نویسندگان متون تاریخی فارسی اغلب از بین دبیران بودند، به فنون نگارش آگاه

بودند به مقولهٔ زبان توجه ویژه داشتند. آنان با استفادهٔ ماهرانه و صنعتمند از زبان، در پی خلق شکل و فرم خاصی بودند. در این آثار، زبان، مادهٔ کار است و همگام با سبک‌های ادبی از نثر مرسل به نثر فنی و مصنوع و زبان شعر گراییده است. تا جایی که بسیاری از متون تاریخی فارسی در زمرهٔ شاهکارهای ادبی قرار گرفته‌اند. در تاریخ بلعمی و تاریخ سیستان زبان در ظاهر، تنها وسیلهٔ انتقال معنا و گزارش تاریخ است و از فنون ادبی بیشتر به فن معانی برای ایجاد بلاغت نحوی اثر، توجه شده است. در تاریخ بیهقی، ساختار زبانی با صناعات ادبی می‌آمیزد، ایجاز معتدل در کنار کاربرد مناسب صنایع ادبی، گزارش‌های خشک تاریخی را در هیأتی ادبی-تاریخی نوشتاری درآورده است. این موضوع سبب شده، ترکیب تاریخ و ادبیات در کامل‌ترین شکل ممکن، محقق شود.

در متون تاریخی فارسی هر چه به قرون متأخر نزدیک می‌شویم گرایش به فن بیان بیشتر می‌شود. بهره‌گیری از زبان دیگر صرفاً برای انتقال معنا نیست، بلکه چگونگی بیان سخن و انتقال معنا ارزش پیدا می‌کند و متون از نظر محتوا و شیوه و فرم بیان از گزارش تاریخی محض فاصله می‌گیرند. همچنین در این آثار، علاوه بر هدف اصلی تاریخ‌نویسی، مقصود نویسنده که هنرنمایی و به نوعی تفاخر در فن نویسندگی تلقی می‌شود، نیز به چشم می‌خورد. در تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ وصاف و نثه المصدور، با نثر متکلف و مصنوع سروکار داریم که نویسندگان آنها با کاربرد تعقیدات لفظی و ابهامات معنایی ای که بوجود آوردند و نیز استفاده از ترکیبات ادبی با واژگان ثقیل عربی و مغولی، اطناب و ابهام را به گزارش تاریخی وارد کرده‌اند. همچنین کاربرد بیش از حد آرایه‌های ادبی، فرم نوشته‌هایشان را از یک اثر تاریخی صرف به اثری ادبی مبدل کرده و تاریخ را به نوشتاری شعرگون نزدیک کرده‌است.

به این ترتیب می‌توان گفت در آثار تاریخی زبان فارسی با تغییر نقش و کارکرد نظام زبانی مواجه هستیم. زبان که در آثار تاریخی اولیه، نقش اطلاع‌رسانی و ارجاعی داشت به مرور نقش ادبی و جمال‌شناسانه به خود گرفت (تاریخ وصاف) و حتی در برخی از آثار، زبان نقش عاطفی را برعهده گرفت (تاریخ جهانگشای جوینی).

در زبان فارسی، این تغییر نقش‌ها به مرور و همگام با تغییرات سبکی، عامل یگانگی تاریخ با ادبیات می‌شوند. زیرا عمده‌ترین وجه ادبی بودن یک اثر، کاربرد ادبی زبان در آن است. تغییراتی که به تدریج نثر بلعمی را به نثر شاعرانهٔ وصاف تبدیل کرده، کارکرد زبان را تغییر می‌دهد و زبان را از نقش پیام‌رسانی (کارکرد ارجاعی) به زیبایی هنری و ابهام معنایی (کارکرد ادبی) آن می‌کشاند و این آثار را از نثر به نظم متمایل می‌کند.

از عناصری که در تواریخ فارسی، استفاده از آنها زبان عادی (علمی) را به زبان ادبی تبدیل می‌کند، می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

- واژگان و ترکیبات نحوی

- بُعد موسیقایی؛ یعنی وزن درونی و بیرونی در نظام زبانی

- بعد تخیلی؛ یعنی کاربرد وسیع انواع صور خیال

- بعد عاطفی که از طریق ایجاد نوعی پیش زمینه مشترک بین اثر و خواننده به وجود می‌آید. این مورد اخیر، از طریق آوردن اسطوره‌ها که نوعی باورهای عامیانه است در تاریخ‌های فارسی تجلی می‌یابد. استفاده از ظرفیت اسطوره‌ای در نظام زبانی متون تاریخی فارسی، توانسته وقایع تاریخی را بهتر و سریع‌تر در ذهن مخاطبان ترسیم کند و به عامل دوم پیوند تاریخ و ادبیات، یعنی بازنمایی، بینجامد.

## ۲- بازنمایی در متون تاریخی - ادبی فارسی

هزارتوی آثار ادبی فارسی در ادوار مختلف تاریخی، انباشته از روایت‌هایی است که از سویی، به تخیلات بعضاً دور از دسترس اشاره دارد و از سوی دیگر، به بازنمایی واقعیت‌های زندگی افراد پیوند می‌خورد. متون تاریخی زبان فارسی نیز به سبب ساختار روایی‌شان، همچون داستان همواره زمینه و بستری برای شناساندن دنیای واقعی و راهی برای ورود به واقعیت‌هایی است که غیر قابل دسترس برای تمام افراد جامعه بوده است. برای این هدف به بازنمایی از دنیای اطراف‌شان می‌پردازند.

تاریخ‌نگاران ایرانی برای بازآفرینی رخداد‌های گذشته از ظرفیت‌های اسطوره‌ای استفاده کرده‌اند. زیرا «اسطوره‌ها آینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ‌های آدمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار مردمانی ناشناخته را در دسترس ما می‌گذارند.» (هینلز، ۱۳۷۳: ۹) به این ترتیب، استفاده از اساطیر در تاریخ‌نگاری، از سوی مورخان ایرانی، می‌تواند به صورت آگاهانه و برای بازنمایی واقعیت یا رخداد‌های گذشته‌های دور باشد.

ارتباط تنگاتنگ اسطوره و تاریخ، درهم‌شدگی آن دو در متون کهن فارسی، به‌گونه‌ای است که تشخیص بین اسطوره‌ای بودن یک رخداد از تاریخی بودن آن دشوار می‌شود. این درج تاریخ اسطوره‌ای بخصوص در تواریخ عمومی کهن بیشتر رخ می‌دهد. مطالب اینگونه تاریخ‌ها به طور

معمول از آغاز خلقت آدم(ع) شروع می‌شود، اما در بخش‌هایی خلقت انسان نخستین؛ یعنی کیومرث را با آدم (ع) یکی دانسته‌اند؛ تا جایی که تمییز اسطوره و تاریخ ممکن نیست. به عنوان مثال، در تاریخ بلعمی چنان تاریخ و اسطوره درهم تنیده شده‌اند که تفکیک آنها از یکدیگر تقریباً محال است. در همین تاریخ در ادامه پادشاهی پیشدادیان می‌آید، به کیانیان می‌رسد، تا روزگار داراب بن بهمن که اندک اندک تاریخ و اسطوره از هم جدا می‌گردد و با ورود اسلام، وضوح وقایع تاریخی بیشتر می‌شود. این تاریخ در واقع نماینده یک اثر اسطوره‌ای - تاریخی است. همین تلاقی در تاریخ سیستان و تاریخ گردیزی هم می‌افتد.<sup>۱۶</sup>

از سوی دیگر، بازنمایی واقعیت از طریق اسطوره‌ها، متون تاریخی زبان فارسی را به خوانشی مبتنی بر تخیل می‌رساند که وجهه ادبیّت را در این متن‌ها برجسته‌تر می‌کند. تا جایی که به نظر می‌رسد، در نگرش مورخان کلاسیک ایران، تاریخ‌نگاری بیشتر از آنکه به مثابه یک پیشه علمی تلقی شود، تجربه ادبی- هنری بوده است. این ویژگی بخشی از سنت تاریخ‌نویسی در ایران است. مثلاً تاریخ‌های نوشته شده در عهد مغول تا دوره افشاری از خصلت ادبی بالایی برخوردار بوده‌اند. نکته ای که درباره اسطوره و تاریخ‌های فارسی باید ذکر کرد، حالت قصه‌گونه- ای است که اسطوره به تاریخ‌های فارسی می‌دهد که به سومین عامل پیوندساز تاریخ و ادبیات، یعنی روایت می‌انجامد.

### ۳- دلالت‌گری روایی در متون تاریخی- ادبی فارسی

روایت، شکلی از بیان و نوعی از بازنمایی دنیایی محتمل است. هر روایت عناصری دارد که در بررسی روایی باید به آنها توجه کرد. عناصر اصلی روایت عبارت است از: موضوع و درونمایه، پیرنگ، راوی و زاویه دید آن، زمان و مکان رخدادها، شخصیت‌ها و پردازش آنها، شیوه گفتگوها، لحن روایت، فضا سازی و حال و هوای آن، کشمکش و روابط آنها و در نهایت توصیف و صحنه پردازی روایت. این عناصر دقیقاً در متون تاریخی فارسی هم وجود دارد. تواریخ فارسی به دلیل داشتن تمامی این عناصر در زمره قالب روایی قرار می‌گیرد. این آثار شروع، میانه و پایانی منسجم دارند. شخصیت‌هایی اصلی و فرعی دارند و مورخان با مهارت‌های نویسندگی خود در گزارش تاریخی رخدادها، با فضا سازی و صحنه پردازی وقایع تاریخی را در ذهن مخاطب مجسم می‌کنند. آنان با بیان جزئیات و یا حذف برخی رویدادها برای روایت تاریخ خود ریتم کند یا تند ایجاد می‌کنند و به خواننده الگویی برای خوانش می‌دهند. نمونه بارز این شیوه در آثار

تاریخ، تاریخ بی‌هقی است که مورخ با تمام این شگردها توانسته تصویرهای داستانی از تاریخ دوره خود بیافریند و ویژگی نمایشی به تاریخش بدهد. (ر.ک. بردار کردن حسنگ)

در نگارش متون تاریخی، عامل اصلی‌تری نیز وجود دارد که آنها را با روایت پیوند می‌دهد و آن عامل، حضور اساطیر است. اسطوره‌ها همچنانکه می‌دانیم روایت‌هایی از رخداد‌های نخستینه هستند. پس در بطن اسطوره، هم رخداد هست که آن را با تاریخ مرتبط می‌کند و هم روایت که به آن جنبه ادبی می‌دهد. در نقد ادبی جدید، اساطیر، به دلیل داشتن زمینه‌های روایی و داستان-وارگی همواره مورد توجه قرار می‌گیرند. چنانکه گفته شده است: «اسطوره خود ساختار روایی اثر ادبی است.» (مکاریک ۱۳۸۴: ۳۴) از طرفی «ریشه یونانی واژه اسطوره (mythos)، به معنای پیرنگ، داستان و روایت است که با ریشه یونانی داستان و تاریخ یکی است.»<sup>۱۷</sup>

نکته دیگر در مورد وجهه ادبی روایات تاریخی - اسطوره‌ای، خیال‌انگیز بودن اینگونه روایات است که سبب زیبایی ادبی در تاریخ‌های کهن فارسی شده است. به این ترتیب در زبان فارسی عامل دیگری نیز پیوند ادبیات و تاریخ را محکم‌تر می‌کند و آن حضور روایات اسطوره‌ای در متون تاریخی فارسی است.

در کتب تاریخی کهن فارسی که ما آنها را با عنوان «تاریخ‌های عمومی» می‌شناسیم، روایت دارای یک دوره شروع، میانه و پایان است: نقطه شروع این آثار، تاریخ اساطیری ایران است. به تعبیری، در آغاز هستی و آفرینش انسان و جهان، این آثار متکی بر اسناد تاریخی نیستند، بلکه مبنایی اساطیری دارند. به این ترتیب، روایت که هم در گزارش توصیفی سیر رخدادها و هم در تبیین آنها، ابزار ضروری برای خلق این آثار بود، در کنار اساطیر، الگوی مشترک کهن‌ترین تاریخ‌نگاری‌های فارسی شده است.

به عنوان مثال تاریخ بلعمی که بازنمایی تاریخی گذشته ایران است و از چشم‌انداز یک ایرانی روایت می‌شود، دارای یک طرح روایتی شروع، میانه و پایان است. نقطه شروع تاریخ اساطیری ایران است. نقطه اوج و نقطه پایان به هم بسیار نزدیکند. بلعمی خاتمه تاریخ ایران را در همان حمله اعراب می‌داند و بقیه تاریخش را با نام تاریخنامه طبری ترجمه می‌کند که به پیامبر و خلفای بعد از او می‌پردازد. در تاریخ بلعمی نه با گزارش رخداد‌های تاریخی، بلکه با داستان‌های تاریخی سروکار داریم، بلعمی در بیان وقایع، هم به ساختار روایی پایبند است و هم به رابطه علی میان رخدادها توجه دارد و انسجام روایتی در تاریخ او بر پایه روایت‌های اسطوره-ای است. در این اثر شیوه دوره‌بندی بر حسب پادشاهان و پیامبران مبتنی بر روایات اساطیری

است. نکته همین جاست که بالاترین هدف در تاریخ‌نگاری، پرداختن به وقایع تاریخی است و اغراض ثانوی معمولاً مورخ را از نیل به آرمان اصلی دور می‌سازد و عامل بعدی پیوند تاریخ و ادبیات که واقعیت‌نمایی است را از بین می‌برد.

#### ۴- واقعیت‌نمایی در متون تاریخی - ادبی فارسی

بنا به سنتی که در تاریخ‌نگاری ایرانی بوده است وقتی مورخی دست به کار نگارش تاریخ می‌شد، از تواریخ قبل از خودش بهره می‌برد و گاهی بدون ذکر نام منبع، به رونوشت از آن می‌پرداخت و وقایع زمانش را به گفته‌های دیگران می‌افزود؛ برای مثال در مجمل‌التواریخ مؤلف می‌گوید: «آنچه نبشته شد به جز آن نیست که خوانده‌ام و الا ماشاءالله در آن سهوی نرفته باشد.» (مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۸) یعنی خود مؤلف از صدق روایت تاریخی‌اش مطمئن نیست و در ادامه از خوانندگان می‌خواهد اگر در آن خطایی دیدند او را معذور دارند.

نکته دیگر اینکه اکثر تاریخ‌نگاران، اطلاعات خود را از نوشته‌های قدما یا شنیده‌های آنها گرفته‌اند؛ یعنی اخبار را همان‌طور که به ایشان رسیده، ضبط کرده‌اند و به انتقاد و مقایسه آنها نپرداخته‌اند. در نتیجه به صدق آن توجهی نداشته‌اند. به همین دلیل در اکثر کتب تاریخی با عبارتهایی نظیر «چنین گویند ثقات» یا «شنودم از فلان» یا «روایت کرد بهمان» برخورد می‌کنیم.

از سوی دیگر اثبات صدق روایت‌های تاریخی منوط به ارائه سند از طرف مورخ است. اما چه کسی از بلعمی، بیهقی، جوینی و دیگر مورخان، سند طلب کرده است؟ به این ترتیب چگونه می‌توان حکم کرد که این متون تاریخ قطعی و عیناً مطابق با واقعیت هستند؟

مسئله دیگر در مورد یافتن حقیقت در آثار تاریخی زبان فارسی، توجه نقش خواننده است. ملاک اعتبار روایت تاریخی، واقعیت داشتن آنست و خواننده انتظار دارد متنی را که درباره دورانی می‌خواند مطابق با واقع باشد. اما ملاک اعتبار اثر هنری میزان لذتی است که در مخاطب می‌آفریند. اما آیا خواننده از خواندن تاریخ بیهقی لذت نمی‌برد و در عین حال آن را تاریخ نمی‌داند؟ به نظر می‌رسد، ساختار روایی تاریخ، در این زمینه اهمیت بسیار دارد. خواننده، متن را به عنوان توضیح واقعیات گذشته می‌خواند. اما جنبه روایی رویدادها و دادن طرح‌های منسجم به گزارش تاریخ‌های کهن اهمیت و جذابیت می‌دهد. مهارت تاریخ‌نگارانه مورخ در بازنمایی داستان‌مند تاریخ، به او کمک می‌کند که در چیدمان وقایع، انتخاب نقطه شروع و پایان رویدادها



از شگردهایی استفاده کند که متن تاریخی خود را مبدل به اثری ادبی کند تا خواننده با خواندن آن، هم لذت ببرد و هم آن را به عنوان تاریخ، واقعی قلمداد کند. یعنی متن نه وقایع نویسی صرف باشد و نه قصه‌ای دور از حقیقت جلوه کند. همچنانکه ذکر شد، چگونگی شروع رویدادها، توالی آنها و پایانشان، نمایانگر دوره تاریخی و نوع نگاه تاریخ‌نگار است که متضمن تاریخ‌نگری مورخ و تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمانه اوست؛ که از طریق گفتمان و تحلیل گفتمانی در تواریخ فارسی جلوه‌گر می‌شود.

### ۵ - گفتمان در متون تاریخی - ادبی فارسی

چنانکه گذشت، روایت‌های تاریخی هرگز نمی‌توانند عاری از سوگیری و تأثیر گفتمانی باشند. جدای از آن، گفتمان قدرتمند حاکم بر جامعه هم تأثیر بسزایی در روند گزینش اسناد دارد. به تعبیر دیگر، عوامل سیاسی - اجتماعی، مانند فشار حاکمان و اختناق محیط جامعه و هم‌چنین عوامل فرهنگی - مذهبی هم می‌توانند موجب دور شدن روایت تاریخ از واقعیت رخدادها آنچنان - که رخ داده‌اند، شود. به این ترتیب «واقعیت‌های تاریخی، از سوی مورخان از میان انبوه وقایع دیگر بر اساس نگرش و عوامل گفتمانی که بر منظر آنان تأثیر می‌گذارند.» (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۵۵) تاریخ‌های فارسی که هم حامل ذهنیت نویسنده اند و هم محصول محیط دربارهایی که در آنها نوشته شده‌اند، پس برکنار از عوامل تأثیرگذار گفتمانی نیستند.

هر یک از کتب تاریخی - ادبی زبان فارسی، در درون یک گفتمان مشخص، یا به دستور یک شاه و دربار در یک دوره معین شکل می‌گیرند. پس تجلی رفتارها، باورها و عقاید گروه‌های مختلف در آنها طبیعی است. چه بسا بسیاری از این کتب حتی تحت نفوذ آن قدرت‌ها هم بوده باشند و مورخان با دقت نظر و از طریق گزاره‌های ادبی به بازنمایی حقایق از آن دوره به پردازند. برخی از این متن‌ها مستقیماً و آشکارا این مبانی را بیان می‌کنند و برخی نیز که عمدتاً ادبی‌ترند، ارزش‌های ایدئولوژیک را پوشیده و پنهان در خود حمل می‌کنند. پس بررسی جایگاه و شخصیت نویسنده این آثار در این بخش حائز اهمیت است. می‌توان گفت، تاریخ‌های فارسی که هم با ذهنیت نویسنده بسیار آمیخته شده‌اند و هم محصول محیط اختناق و اجبار دربارهایی هستند که در آنها نوشته شده‌اند، برکنار از عوامل تأثیرگذار گفتمانی نیستند. به تعبیر اقبال آشتیانی «غلب مورخان ایرانی، کتب خود را به امر خلفا و سلاطین یا به عنوان هدیه به حضورشان تقدیم می‌کردند به این جهت چندان اعتنایی به ضبط تمام حقایق و ذکر همه وقایع

نداشتند، بلکه حتی مجبور بودند آنچه را موافق رضای آن بزرگان است، متذکر شوند و از سایر حقایق صرف نظر نمایند. به علاوه اغلب به عادت شعرا و مداحان مشرق، خود را ملزم به تملق و گزافه‌گویی کرده و حتی شاید برای اعتلای مقام منعمین خود، از مقام و منزلت بزرگان حقیقی کاسته باشند.» (مقدمهٔ بیهقی، ۱۳۵۰: پنجاه و دو) برای مثال اگر ما تمام *راحه‌الصدور راوندی* را جستجو کنیم، مطالب مدحی او کمتر از مطالب تاریخی‌ای که نوشته، نیست: «ملکا و پروردگارا این دولت تا قیامت بماناد و رایت و سلطنت غیاث‌الدینی چون طلوع صبح صادق پرتو به هر طرف رساناد و تیغ آبدار جان شکارش، چو تیغ آفتاب جهانگشا باد و این دولت تا قیامت بماناد.» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۷)

از آن گذشته، بینش تاریخ‌نگاران ایرانی، بینش یک مسلمان است و مورخ با مایه‌گیری از ایدئولوژی اسلامی، تاریخ می‌نویسد. به تعبیر اشیپولر «مورّخی که تاریخ خود را از هبوط آدم شروع کرده و آن را تا وقایع عهد خودش می‌رساند در واقع از بینش اسلامی سود جسته است.» (اشپولر، ۱۳۶۰: ۷) برای نمونه وقتی تاریخ طبری را بررسی می‌کنیم جدای از جنبه‌های صوری اثر به دنبال این هستیم که تاریخ‌نگری طبری یا همان فلسفهٔ تاریخ در نظر او چه بوده است؟ یا طبری محرک تاریخ را چه می‌دانسته است؟ وقتی مسلمانان ایران را فتح می‌کنند، می‌گوید: «به خواست خداوند مسلمانان آمدند و کفار را شکست دادند.» (طبری، ۱۳۵۲: ۲۶۶) هم‌نشینی این کلمات در کنار یکدیگر، هم مسألهٔ مشیت الهی را که از نظر طبری محرک تاریخ است نشان می‌دهد و هم انتساب ایرانیان به «کفار» جلب توجه می‌کند.

از سوی دیگر، در مطالعهٔ متون تاریخی زبان فارسی، اسطوره‌ها بازتاب دهندهٔ باورهای دینی و اعتقادی مورخان هستند. نقش هویت‌بخشی اساطیر هم در سطح تحلیل گفتمانی آثار تاریخی قابل کاویدن است. برای مثال تاریخ بلعمی بازنمایی تاریخی گذشته ایران است از چشم‌انداز یک ایرانی و متضمن ایدئولوژی نویسندهٔ ایرانی آن است. کاربرد اساطیر ایرانی در این اثر، سبب شده تاریخ او از یک تاریخ واقعه‌نگارانهٔ صرف به یک تاریخ‌نامهٔ ملی ایرانی تبدیل شود.

در ارتباط با تاریخ و گفتمان، نکتهٔ دیگر این است که دیگر صداقت محض در تاریخ وجود ندارد، بلکه صدق بر حسب ایدئولوژی معین یا بر حسب نظام ارزشی خاص تعریف می‌شود. مورخ نمی‌تواند تمام جوانب حقیقی را ببیند و بسنجد و بازنمایی کند. بنابراین تاریخ‌های فارسی را هم نمی‌توان واجد حقیقت مسلم دانست، بلکه این آثار، گزارش روایی مجموعه‌ای از شخصیت‌ها و تأثیر رفتار آنها در شکل‌گیری رویدادهای گذشته است.

از منظر تحلیل گفتمان تاریخ‌های فارسی، ابزاری خنثی و میانجی بی‌طرف در ارائه تصویر گذشته به حساب نمی‌آیند. پس در بازنمایی واقعیت هم بی‌جاندارانه نیستند. برای اساس، درک ما از بازنمایی گذشته ایران در تاریخ‌های فارسی در وهله اول، ادراکی است که مورخ ساخته و ایجاد کرده و در وهله دوم، این درک وابسته به قدرت و گفتمان ویژه‌ای است که تاریخ در خدمت آن قرار گرفته است. بنابراین چون بسیاری از دیدگاه‌های مورخان ایرانی، به طور ضمنی، در آثارشان وجود دارد از طریق تحلیل گفتمان می‌توان جنبه‌های پوشیده این آثار را کشف کرد.

### ۶- نیت و هدف مورخ از تاریخ‌نگاری در زبان فارسی

به غیر از استفاده از نظریه‌های نقد جدید و رویکردهای آن در اثبات وجود پیوند بین تاریخ و ادبیات که تا به اینجا مطرح کردیم، نیت مؤلفان آثار تاریخی از تألیف آنها نیز می‌تواند عاملی در پیوند تاریخ و ادبیات در نظر گرفته شود. در زبان فارسی، متون تاریخی را بیشتر ادبا، منشیان و دبیران نوشته‌اند. از این رو هیچ استبعادی نداشت که تاریخ، ذیل ادبیات فارسی قرار داشته باشد. در برخی از این آثار، متن تاریخی تبدیل به یک جُنگ ادبی می‌شود. چنانکه در *راحه‌الصّدور* راوندی می‌بینیم که بیشتر از مطالب تاریخی، قصاید طویل فارسی چه از خود مورخ و چه از شعرای دیگر در آن ذکر شده است و اخبار و احوال که موضوع اصلی تاریخ است به صورت حاشیه‌ای در لابه‌لای آن گنجانده شده است. از اینگونه تاریخ‌ها در زبان فارسی کم نیست؛ از جمله *عقد‌العلی لموقف الاعلی*، ترجمه تاریخ یمینی، *تاریخ و صّاف* و *درة نادره* از این نمونه هستند که نویسندگان آنها به زیبانویسی و نشان دادن هنر نویسندگی‌شان توجه بیشتری داشته و گویی اساساً هدف نگارش ادبی بوده است تا تاریخی.

اما در برخی دیگر از تواریخ فارسی، مورخان، تاریخ را به منظور پرداختن به خود تاریخ، می‌نوشته‌اند و اگر توجهی به جنبه لفظی می‌شده است صرفاً برای ایجاد گیرایی و جذابیت بوده است؛ مانند *تاریخ بیهق*، *تاریخ سیستان*، *مجمّل‌التواریخ*. در این بین به تاریخ‌هایی برخوردیم که مورخ در آنها هم هدف ادبی برای خود قائل شده و هم وظیفه تاریخی و جنبه ادبی و تاریخی به یک اندازه رعایت شده است؛ مانند: *تاریخ بلعمی*، *تاریخ بیهقی* و *تاریخ جهانگشای جوینی*.

نکته دیگر در مورد غرض نویسندگان اینست که در مقدمه تمام متون تاریخی فارسی، مؤلفان به اصلی‌ترین هدف خودشان یعنی عبرت آموزی اشاره می‌کنند. به این ترتیب، در

گذشته، تاریخ سهم مهمی در کسب فضیلت داشته است. اهداف تعلیمی و عبرت‌آموزی از جمله اهداف اصلی ادبیات کهن فارسی نیز هست.

### نتیجه

همانطور که گفته شد، پیشینه بحث پیرامون ارتباط تاریخ و ادبیات به آراء ارسطو برمی‌گردد که در بوطیقا، این دو مقوله را کاملاً متمایز معرفی می‌کند و تا سال‌ها باور بسیاری از متفکران بود. اما در دوره جدید محققین به این نتیجه رسیدند که برای نوشتن تاریخ، تنها داشتن اسناد کافی نیست، هنری هم لازم است که از این مواد استفاده کند؛ یعنی انشایی که بتواند گذشته محو شده را پیش چشم آیندگان مجسم سازد. در این رویکرد تاریخ و ادبیات ماهیتی بینارشته‌ای به خود می‌گیرند. زیرا همان روش‌هایی که در نقد ادبی برای تحلیل متن به کار می‌رود، می‌تواند برای تحلیل تاریخ هم بکار رود.

با رویکرد بینارشته‌ای به تاریخ و ادبیات، در تاریخ‌ها، انتقال معنا از طریق نظام زبانی است. صرفاً واقعی بودن آنها، جای خود را به بازنمایی واقعیت می‌دهد. از طرفی، آنچه ما از گذشته در اختیار داریم، نه خود گذشته، بلکه روایت‌هایی از گذشته است. پس تاریخ، برای منتقدان ادبی جدید به روایت‌های تاریخی تبدیل می‌شود و فرآیند جذب مخاطب از طریق همین ساختار روایی ممکن است و در نهایت تاریخ‌ها، چون از دریچه ذهنی مورخ نوشته می‌شوند، نه تنها عینی نیستند، بلکه همچون ادبیات مفهومی ذهنی است. درک این متون تاریخی نیازمند عوامل گفتمانی است. به این ترتیب «حقیقت تاریخی» دیگر ثابت نیست، بلکه بر حسب گفتمان‌های مختلف تغییر می‌پذیرد. در پس هر «حقیقتی»، یک گفتمان معین نهفته است.

این موضوعات همگی در متون تاریخی فارسی که قدمتی کهن دارند نمایانند. نظام زبانی این آثار، مبتنی بر کتابت است و در دوره‌های مختلف با توجه به سبک‌های زبان فارسی تطور پیدا می‌کند. به نسبت تغییرات زبانی این آثار نقش‌های زبانی هم از نقش ارجاعی به نقش ادبی تغییر می‌کند و به همان نسبت کارکرد این آثار هم دچار دگردیسی می‌شود. این آثار که اغلب به دنبال انتقال اخبار گذشته بود به متونی برای تفاخر ادبی تبدیل می‌شوند. مورخان با بکاربردن قالبی روایی و استفاده هنرمندانه از تمام عناصر روایت در آنها توانسته‌اند این تواریخ را به بوطیقای داستان نزدیک کرده و برای مخاطب باورپذیر و خواندنی کنند. آنان با کاربرد اساطیر در تاریخ خود هم به جنبه زیبایی شناسانه و هم به وجه خیال این اساطیر توجه داشتند و از کارکرد

هویتی این مؤلفه فرهنگی غافل نبوده‌اند. از آنجا که اغلب این آثار از جانب دربار یا به پشتوانه آن تولید شده‌اند، پس حامل ایدئولوژی‌هایی هستند و کاربرد تحلیل گفتمان در آنها، به آشکار کردن حقایق پنهان در پس این متون، کمک می‌کند. نکته مهم در متون تاریخی فارسی اینست که عنصر مهم دیگری در این متون یافت می‌شود که این پیوند را به یگانگی تبدیل می‌کند و آن یکسان بودن هدف تاریخ‌نگاری و ادبیات در زبان فارسی است که هر دو با انگیزه تعلیمی به رشته تحریر در آمده‌اند. بطوریکه نیاز نیست ما در زبان فارسی به دنبال اشتراکات این دو مفهوم باشیم، بلکه این دو مقوله در گذشته یکی و یگانه بودند.

### یادداشت‌ها

- ۱- نام این کتاب poetics و ترجمه تحت اللفظی آن شعرشناسی است. ر.ک. پاینده، ۱۳۹۱: ۲۲۰
- ۲- در مورد رابطه موجود بین تفکرات شعری افلاطون و ارسطو در کتاب فن شعر، ر.ک. هالیول (۱۳۸۸)
- ۳- ارسطو، لفظ «شاعر» را برای «آفریننده اثر هنری» بکار می‌برد و منظور او از «شاعران» می‌تواند مثلاً داستان‌نویسان و نمایشنامه‌نگاران هم باشد.
- ۴- «کار شاعر [خالق آثار ادبی] این نیست که امور را آنچنان که روی داده است به درستی نقل کند، بلکه کار او اینست که امور را به آن نهج که ممکن است اتفاق افتاده باشد، روایت نماید.» (ر.ک. زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۲۸)
- ۵- ر.ک. زرقانی، ۱۳۹۰: ۸۱.
- ۶- به ترتیب: emotive, contative, referential, metalinguistic, phatic, poeti
- ۷- ر.ک. پل ریکور، ۱۳۷۷: ۷۰-۷۵.
- ۸- ر.ک. مایکل استنفورد ۱۳۸۸، صص ۱۵۵-۱۶۶
- ۹- ر.ک. ارسطو. زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۲۸-۱۲۹.
- ۱۰- برای اطلاع بیشتر از تفاوت روایات تاریخی و روایات داستانی، ر.ک. درآمدی بر تاریخ پژوهی از مایکل استنفورد ۱۳۸۸، صص ۱۴۵-۱۵۵.
- ۱۱- ر.ک. کتاب فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری (۱۳۷۹) از حسینعلی نوذری، تهران: طرح نو. صص ۱۷۳-۲۰۸.
- ۱۲- دیدگاه «شارل بودلر» نیز مؤید همین نکته اساسی است. (ر.ک. فرزاد، ۱۳۸۱: ۱۷۹).
- ۱۳- این موضوع که نوشته‌های مورخان ماهیتی زبانی دارد و نمی‌تواند به واقعیت‌های بیرونی ارجاع کند، ریشه در آراء ساختارگرایان و پساساختارگرایان درباره زبان دارد.
- ۱۴- امر تاریخی چیست؟ برای توضیح این مطلب، ر.ک. تاریخ چیست؟ از اچ. کار ۱۳۰۴، صص ۳۷-۳۸.
- ۱۵- ر.ک. ابولفضل بیهقی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۱، پ ۲.
- ۱۶- ر.ک. تاریخ سیستان ۱۳۷۳: ۳ همچنین ر.ک. تاریخ گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲.
- ۱۷- برای توضیح بیشتر ر.ک. احمدی ۱۳۸۷: ۳ و ۱۴۰-۱۴۱ و بهار، ۱۳۷۵، صص ۳۴۳.

## منابع

- اته، هرمان، ۱۳۳۶، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- احمدی، بابک (۱۳۹۲) *ساختار و تأویل متن*، تهران، نشر مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۸۶) *رساله تاریخ*، تهران، نشر مرکز.
- ارسطو (۱۹۶۷) *ارسطو طالیس فی الشعر*، ترجمه متی ابن یونس، قاهره: دارالکتب العربی.
- استنفورد مایکل (۱۳۸۸) *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت.
- استنفورد مایکل، ۱۳۸۴، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، نشر نی، تهران.
- اشپولر، ب. (۱۳۶۰) *تاریخ نگاری در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.
- افلاطون (۱۳۸۳) *جمهوری*، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی-فرهنگی.
- بارت، ر. (۱۳۸۰) *«اسطوره در زمانه حاضر»*، مترجم: یوسف اباذری، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۸، صص ۸۵-۱۳۵
- بلخاری، حسن (۱۳۹۲) *در باب نظریه محاکات* (مفهوم هنر در فلسفه یونانی و حکمت اسلامی)، تهران، هرمس.
- بلعمی، ابوالعلی محمد بن محمد (۱۳۵۳) *تاریخ بلعمی*، تهران، کتابفروشی زوار.
- بهار، محمد تقی، (۱۳۸۴) *سیک شناسی*، ج: ۳، تهران، امیرکبیر.
- (۱۳۶۸) *تاریخ سیستان*. تصحیح ، به کوشش محمد رضانی، تهران، چاپخانه فردین و برادر
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۶۸) *گزیده تاریخ بیهقی*. :تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین
- پاینده، حسین (۱۳۹۱) مصاحبه «*نیویورک شهر نیست ازدهاست*» مفهوم روایت در نظریه و نقد ادبی پسامدرن، خرداد ماه
- (۱۳۹۱) «*رهای ادبیات از بند تاریخ* (مروری بر دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین در نقد ادبی)»  
سوره اندیشه، شهریور. شماره ۶۲ و ۶۳، صص ۲۲۰-۲۲۳.
- (۱۳۹۳) «*تعامل میان رشته‌ای نقد ادبی با تاریخ*» مجموعه مقالات همایش تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای، تهران، پژوهشکده تاریخ، صص ۷۹-۱۰۳.
- (۱۳۸۴)، «*تاریخ به منزله داستان*»، نامه فرهنگستان، شماره ۲۷، صص: ۱۴۳-۱۵.
- جوینی، عظاملک بن بهاء‌الدین محمد بن محمد (۱۳۳۱) *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد عبدالوهاب قزوینی، تهران، بامداد.
- خطیبی حسین (۱۳۶۶) *فن نثر در ادب پارسی*، تهران، زوار.
- راوندی، ابوبکر (۱۳۶۴) *راحه الصدور و آیه السرور*، تصحیح عباس اقبال، تهران، امیرکبیر.

- روزنتال فرانتس، (۱۳۶۵) **تاریخ تاریخ نگاری در اسلام**، جلد ۱، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان مقدس رضوی.
- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۸) تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی، تهران، سخن.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۷) **ارسطو و فن شعر**، تهران، امیرکبیر.
- ----- (۱۳۵۴) **تاریخ در ترازو**، تهران، امیرکبیر.
- صفوی کورش (۱۳۸۳)، «**از زبان شناسی به ادبیات**» ۲ جلد، چاپ دوم، تهران، سوره مهر.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۲) **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پوپنده، تهران.
- کوش، سلینا (۱۳۹۵) **اصول و مبانی تحلیل متون ادبی**، ترجمه حسین پاینده، تهران، انتشارات مروارید.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحسن بن ضحاک بن محمود (۱۳۱۵) **تاریخ گردیزی**، تهران، چاپ مطبعه اتحادیه.
- **مجموعه التواریخ و القصص** (۱۳۱۸) تصحیح محمد تقی بهار، تهران، کلاله خاور.
- نجومیان، امیرعلی، ۱۳۸۵، «**تاریخ زبان و روایت**»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۲، صص ۳۰۵-۳۱۸.
- هاچن، لیندا، (۱۳۸۳) «**فرا داستان تاریخ نگارانه: سرگرمی روزگار گذشته**»، **مدرنیسم و پسامدرنیسم در رمان**، مک هیل و همکاران، ترجمه حسین پاینده، تهران: نشر روزنگار، صص ۲۵۹-۳۱۱.
- هال، اس. (۱۳۸۶) **گفتمان و قدرت**، مترجم: محمود متحد، تهران، نشر آگه.
- هالیول، استیون (۱۳۸۸)، **پژوهشی در فن شعر ارسطو**، ترجمه مهدی نصرالله زاده، تهران، انتشارات مینوی خرد
- هینلز، جان، ۱۳۷۳، **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه زاله آموزگار و دیگران. تهران، چشمه.
- و صاف الحضرة (فضل بن عبد الله شیرازی)، (۱۳۳۸) **تاریخ و صاف**، تهران، ابن سینا.
- ولک، رنه و اوستین وارن (۱۳۸۲) **نظریه ادبیات**، ترجمه ضیاء موحد، پرویز مهاجر، تهران، نیلوفر.
- یارشاطر احسان و دیگران (۱۳۸۹) **تاریخ و ادبیات فارسی** / به قلم گروهی از ایرانشناسان؛ ج ۱: ویراسته یوهانس توماس پتر دو برن؛ ترجمه مجدالدین کیوانی. تهران، سخن.
- White, Hayden (1975), *Metahistory: The Historical Imagination in Ninetenth-Century Europe*, Baltimore: The Johns Hopkins University Press.
- White, Hayden (1978), *The Historical text as literary artifcat*, in canary and Kozicki, pp.81-100





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی